

بررسی نقش امام صادق (ع) در تأسیس و توسعه علم کلام

سید محمد احسانی^۱

چکیده

علم کلام از علوم ریشه دار در تاریخ اسلام است که در قرن دوم هجری پا گرفت و به تدریج گسترش پیدا کرد. در مورد اندیشه و نقش امام صادق(ع) در علوم مختلف از جمله فقه، تفسیر، علوم قرآن، کلام و سایر علوم، کاوش هایی صورت پذیرفته و مقالاتی نگارش یافته است؛ اما هنوز کسی از زاویه این پژوهش به نقش آن حضرت در توسعه علم کلام توجهی نکرده است. سؤال اصلی این است که امام صادق(ع) در گسترش علم کلام چه نقشی ایفا کرده است؟ این تحقیق، با روش توصیفی-تحلیلی نقش امام صادق(ع) را در گسترش آموزه های علم کلام، به بررسی گرفته و سر انجام به این نتیجه دست یافته است که آن حضرت از سه جهت تأسیسی، تبیینی-توسعه ای و تعلیمی به گسترش علم کلام کمک کرده است.

واژگان کلیدی: امام صادق(ع)، علم کلام، آموزه های علم کلام، کلام شیعه.

۱. دانشجوی دکتری تاریخ اهل بیت(ع)، مجتمع آموزش عالی تاریخ، سیره و تمدن اسلامی، جامعه المصطفی العالمیه، افغانستان. sayedehsani@gmail.com

مقدمه

یکی از علومی که در کنار تفسیر، فقه، اصول و سیره در جهان اسلام پا گرفت، علم کلام بود. این علم برای معرفی و دفاع از عقاید اسلامی به وجود آمد. در این که چرا این علم به « کلام » نامیده شد، اقوالی بیان شده است. از سمعی نقل شده که این علم از این رو کلام نامیده شد، چون اولین نزاع اعتقادی ای که در جهان اسلام رخ داد، مربوط به کلام الهی بود (نعمانی، ۱۳۸۶، ۲۵). شبلی نعمانی این وجه تسمیه را نمی پذیرد و می گوید: نه نخستین اختلاف، بر سر کلام الهی بوده و نه تا آخر دوران بنی امیه، این فن را علم کلام می گفتند. شهرستانی می نویسد که وجه تسمیه علم کلام، یا این است که مسأله ای که در مورد آن سخن بسیار گفته شده و بخاطر آن جنگ و جدال شده، مسأله کلام الهی بوده و یا بدین جهت است که چون فلاسفه یکی از علوم مرتبط به خود را منطق اسم گذاشته بودند، این ها آمدند این علم را کلام نام گذاری کردند؛ زیرا منطق و کلام از جهت معنا مرادف هم هستند (نعمانی، ۱۳۸۶، ۲۵).

علم کلام از قرن دوم و معاصر با امام صادق (ع) بصورت یک علم پا به عرصه وجود نهاد. ما در این تحقیق، ابتدا اصول و تعالیم اعتقادی که گمان می رود از سوی امام صادق (ع) تأسیس شده را بررسی می کنیم و آنگاه به نقش تبیینی و توسعه ای آن حضرت نگاه خواهیم انداخت و سپس جایگاه آن حضرت را در تربیت متکلمان ماهر و متبحر به بحث خواهیم نشست.

هدف ما از این تحقیق فهم و دستیابی به میزان تأثیر گذاری امام صادق (ع) بر علم کلام است تا روشن شود آن حضرت (ع) در چه مواردی مؤسس بوده و اصل یا نظریه جدیدی را در عقاید تأسیس یا ابداع کرده و چقدر آراء و نظریات پیشوایان پیش از خود را بازتاب یا شرح و بسط داده است و از چه راه هایی به گسترش این علم کمک کرده است.

امام صادق (ع) و کلام تشیع

امام صادق (ع) یکی از تأثیر گذار ترین امامان در گسترش مذهب شیعه است تا آنجا که مذهب امامیه، به جعفریه نیز موسوم شده است. هرچند امروزه وقتی با عنوان جعفریه به مذهب شیعه اشاره می شود، غالباً جنبه فقهی آن مد نظر است؛ اما در زمان پیدایش، همچون دیگر مذاهب عصر خود، هم کلامی بود و هم فقهی. مذهب امامیه که امام باقر (ع) و امام صادق (ع) نقش کلیدی در تبیین پایه ها و آموزه های آن داشتند، هر دو جنبه را حفظ کرد؛ در صورتی که مذاهب دیگر همچون حنفیه تنها وجه فقهی آن باقی ماند (پاکتچی، ۱۳۹۱، ۷۶) امام صادق (ع)

۷ بررسی نقش امام صادق(ع) در تأسیس و توسعه علم کلام

جایگاه کلامی شیعه را بسیار بالا برد و در بسیاری از کشمکش های اعتقادی، مواضع شیعه را همراه با استدلال های محکم و متین، روشن و تبیین گردید. حسن الامین گفته است: «در علم کلام روایات فراوانی از آن حضرت به ما رسیده و مفضل بن عمر کتابی را از آن حضرت در رد دهریان روایت کرده که به توحید مفضل معروف شده است» (امین، ۱۹۸۶، ۳۱۲) مادلونگ به نقش امام صادق(ع) در مذهب امامیه اشاره می کند و می گوید: «آن ها [شیعیان جدا شده از زید] به فرزند باقر(ع) یعنی جعفر صادق(ع) روی آوردند و وی را به امامت نزد خود پذیرا شدند و زیر رهبری وی فرقه امامیان، به گونه جماعتی مذهبی با فقه و بنیاد ها و شعائر کلامی ویژه پدیدار گشت» (مادلونگ، ۱۳۷۷، ۱۲۸)

نقش امام صادق(ع) در علم کلام آن چنان برجسته است که عبد القاهر بغدادی آن حضرت را از متکلمان اهل سنت بر می شمارد. وی بعد از آن که متکلمان صحابه و تابعین را معرفی می کند، می گوید: «بعد از این دو طبقه جعفر بن محمد صادق(ع) قرار دارد و او کتاب هایی در رد قدریه، رد بر خوارج و رساله ای در رد بر غلات نگاشته است» (قاهر بغدادی، ۱۹۹۶، ۱۶۲).

عوامل بسیاری دست به دست هم داد تا امام صادق(ع) بتواند این مهم را به انجام رساند: الف) عدم تسلط کامل حکومت اموی و عباسی بر شهرها؛ که یکی در حال تزلزل و فروپاشی بود و دیگری در ابتدای حکمروایی و مشغول تثبیت پایه های قدرت؛ ب) پیدایش نحله های فکری در جهان اسلام؛ ج) مطرح شدن امام صادق(ع) به عنوان چهره برتر علمی؛ د) ورود افکار و عقاید ادیان و فرق دیگر که باعث موضع گیری امام(ع) و تبیین باور صحیح از سوی ایشان می شد.

امام صادق(ع) از جنبه های مختلف، بر علم کلام شیعه تأثیر گذاشت. بصورت کلی نقش آن حضرت را در علم کلام بر سه دسته می توان تقسیم کرد: الف) نقش تأسیسی؛ ب) نقش توسعه ای - تبیینی؛ ج) نقش تعلیمی. در ادامه این سه نقش را بررسی می کنیم.

نقش تأسیسی امام صادق(ع)

بنیادی ترین بینش تشیع که آن را از سایر فرقه ها متمایز می کند، امامت است که خود استمرار رسالت احمدی است. یکی از وظایف حضرت پیامبر(ص)، تأسیس اصول و مفاهیم برای توضیح اعتقادات اسلامی بود که پس از آن حضرت این وظیفه بر عهده ائمه(ع) گذاشته شد.

سؤال این است که آیا امام صادق(ع) نیز به تأسیس اصول یا مفاهیم اعتقادی پرداخته است یا این که آن حضرت تنها اقدام به تبیین مبانی و اصول اعتقادی پرداخته و از اعتقادات اسلام

دفاع کرده است؟ در اینجا بعضی از اصول اعتقادی را که گمان می رود از سوی امام صادق(ع) تأسیس شده باشد، بررسی می کنیم و نسبت آن را به امام(ع) روشن می سازیم.

ب) بداء

بداء یکی از اعتقادات شیعه است که صرف نظر از عنوانش، یک اصل اسلامی نیز هست و ریشه در قرآن و سنت نبوی(جمهور، ۱۴۰۵، ج ۳۷۳، ۱) دارد. همچنان که در عالم تشریح، مسأله ای بنام نسخ وجود دارد که قانون پیشین با قانون بعدی باطل می شود، در عالم تکوین نیز بر اثر عوامل و شرایط جدید، اراده جدید جایگزین اراده قبلی می شود و این امر از لوازم «فعال ما یشاء» بودن خداوند متعال است. اگر خداوند آنچه را که بر اثر عوامل و شرایطی مقدر کرده، در شرایط دیگر نتواند آن را تغییر دهد، «فعال ما یشاء» نخواهد بود. در آن صورت دعا و صدقه و فعالیت نیز تاثیری نخواهد داشت؛ چون آنچه مقدر شده در هر صورت، تحقق خواهد یافت.

تقریباً تمام روایاتی که در باب بداء وارد شده است، به امام صادق(ع) منتهی می شود. (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱۴۸، ۱) پیش از امام صادق(ع) هیچ یک از ائمه(ع) این مسأله را با این تعبیر مطرح نکرده است و آن حضرت این مسأله را پس از واقعه مرگ اسماعیل مطرح کرد که تصور می شد، جانشین آن حضرت خواهد بود. در این تعبیر مقداری تسامح وجود دارد؛ زیرا بداء را به خدای متعال نسبت می دهد. مَا بَدَأَ اللَّهُ بَدَاءً كَمَا بَدَأَ لَهُ فِي إِسْمَاعِيلَ ابْنِي. (صدوق، ۱۳۸۵، ۳۳۶) در حدیث دیگر، بجای "ابنی" کلمه "ابی" آمده است که به اسماعیل نبی اشاره دارد. مسلم است که نسبت بداء به خدای متعال از باب تسامح است و گرنه همانگونه که خود امام صادق(ع) هم فرموده است، برای خداوند همه چیز و همه وقایع، آن هم صورت نهایی آن مکشوف است (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۱۴۸).

منابع فرقه شناسی، نخستین کاربرد بداء را به مختار بن ابی عبید ثقفی نسبت می دهند. به گفته این گروه از عالمان، مختار به لشکریانش وعده پیروزی داده بود و چون در مصاف با مصعب با شکست مواجه شد، در توجیه آن گفت که برای خدا بداء حاصل شده است. (قاهر بغدادی، ۱۹۹۶، ۵۸) ولی چنان که از تاریخ ابن اثیر پیدا است، مختار لفظ بداء را به کار نبرده بلکه آیه «یَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» را خوانده است. ابن اثیر نقل می کند، پس از شکست مختار از مصعب، بعضی از یارانش به او اعتراض کردند: مگر شما وعده پیروزی نداده بودی و نگفتی که ما آنان را شکست خواهیم داد؟ مختار در جواب گفت: «مگر این آیه را نخوانده

اید که: «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ (رعد ۳۹)» (اثیر، ۱۹۷۵، ج ۴، ۲۷۱). بنا بر آنچه گفته شد، نخستین کسی که اصطلاح بَدَاء را برای اشاره به عقیده «فعال ما یشاء» بودن خداوند مورد استفاده قرار داده، حضرت امام صادق(ع) بوده است و بعد از آن که هرگاه اشاره ای به آن عقیده شده، این اصطلاح مورد استفاده قرار گرفته است.

ج) امر بین امرین

در زمان امام صادق(ع)، دو گروه وجود داشتند؛ یکی مجبره که انسان را در همه کار هایش مجبور می دانستند و معتقد بودند همه کار ها و افعال بندگان، پیش از پیش از جانب خداوند مقدر شده است و انسان هیچ نقشی در سرنوشت خود ندارد و گروه دیگر معتزله بودند که عقیده داشتند: انسان خالق افعال خود است و خداوند هیچ نقشی در آن ندارد، به همین جهت آنچه می خواهد انجام می شود؛ اما آنچه خداوند می خواهد به انجام نمی رسد. (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۴، ۲۱۷) اما امام صادق(ع) فرمودند: «لا جبر و لا تفویض ولکن امر بین الامرین» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ۱۶۰). مردی از امام صادق(ع) پرسید: «آیا خداوند کار انسان ها را به خود شان واگذار کرده است؟ حضرت پاسخ داد: خداوند بزرگتر و بلند مرتبه تر از آن است. گفت: پس خداوند انسان ها را مجبور آفریده است، حضرت فرمود: خداوند عادل تر از آن است که انسان ها را بر کاری مجبور سازد، آنگاه او را بخاطر انجام آن معذب سازد. آن مرد پرسید: آیا میان این دو منزلت سومی وجود دارد؟ حضرت فرمود: بلی و این سری از اسرار الهی در میان آسمان و زمین است.» (قمی، ۱۴۰۴، ج ۱، ۲۴)

د) نو پدید بودن جهان

گفته شده است: امام صادق(ع) نخستین اندیشمند اسلامی است که پیش از فلاسفه اسلامی، حدوث عالم را مطرح و آن را با براهین محکم و مستدل به اثبات رسانده است. (عادل، ۱۹۹۳، ۷۶) فلاسفه قدیم مخصوصاً ارسطو معتقد به قدیم بودن جهان بودند؛ اما متکلمان این نظریه را شرک می دانستند چون در کنار خداوند، یک قدیم دیگر اثبات می شود. (عادل، ۱۹۹۳، ۷۶) حضرت امام صادق(ع) در گفتگو با ابو شاکر دیصانی با استفاده از ساختار تخم مرغ، حادث بودن این عالم را به اثبات می رساند (صدوق، و در بحث با ابن ابی العوجا با استدلال به تغییر و تحول در اشیاء حدوث جهان هستی را نتیجه می گیرد). (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ۷۷)

باید دانست اصل حدوث عالم، پیش از حضرت امام صادق(ع) در بیان امیر المؤمنین علی(ع)

مورد اشاره قرار گرفته است (نهج البلاغه، خ ۱) اما امام صادق (ع) هم به حدوث آن تصریح کرده و هم برای آن استدلال کرده و حدوث آن را به اثبات رسانده است.

نقش توسعه ای - تبیینی امام صادق (ع)

بیشترین نقش امام صادق (ع) در علم کلام، توسعه در معنا، برهان و تبیین اعتقادات با براهین و استدلال های مختلف عقلی، نقلی، تجربی و غیر آن است. امام صادق (ع) بر خلاف برخی از مذاهب که اصولاً بحث و گفتگو پیرامون مسائل اعتقادی را ناروا و نامشروع می دانستند (علاءالدین، ۱۹۸۶، ۲۲)، اصل مناظره و بحث های کلامی را برای دفاع از آراء و عقاید صحیح جایز شمرد و خود نیز با رهبران ادیان و فرق مختلف به بحث و مناظره پرداخت. آن حضرت با دانش بی کران و گسترده ای که داشت، با هر طیف از دانشمندان که مواجه می شد، طبق دانش و رشته معرفتی طرف مقابل با وی به بحث و گفتگو می پرداخت. آن حضرت، با طبیب هندی که با اسرار و خواص میوه ها و سبزی ها آشنایی دارد، پیدایش و ساختمان هلیله را تشریح و او را به وجود صانع، مجاب می کند (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۳، ۱۵۵) و با ابو شاکر دیصانی و ابن ابی العوجاء که با فلسفه و دانش عقلی، آشنا هستند، استدلال های عقلی می آورد و کسانی را که به قرآن و سنت نبوی تسلط داشتند، با استدلال از قرآن و سنت، اقناع می کرد.

امام صادق (ع) در موارد متعدد از براهین عقلی استفاده کرده است که می توان به آن ها استدلال های فلسفی عنوان داد. از باب مثال، یکی از قواعد فلسفی این است: عدم الوجدان لا یدل علی عدم الوجود، امام صادق (ع) این قاعده را در مناظره با طبیب زندیق مصری به کار بست و از او پرسید که آیا آسمان ها را گشته و آیا زیر زمین را دیده و آیا تمام شرق و غرب عالم را درنوردیده است؟ وقتی او جواب منفی داد، حضرت فرمود: شما که نه شرق و غرب عالم را درنوردیده ای و نه به مافوق آسمان ها عروج کرده ای و نه به اعماق زمین رفته ای، چگونه اطلاع یافتی در آن ها چیزی نیست؟ چگونه وجود چیزی را در آن ها انکار می کنی؟ (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ۷۳) مشابه همین استدلال، با طبیب هندی از آن حضرت روایت شده است (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۳، ۱۵۵). مضمون این استدلال همان است که فلاسفه می گویند، نیافتن، دلیلی بر نبودن نیست.

امام صادق (ع) در دو موضع از استدلال های عقلی استفاده می کرد؛ یکی در توحید و اثبات خالق، و دیگری در مواجهه با دهری مذهبیان که به جز عقل، به هیچ کتاب یا آیینی اعتقاد

نداشتند. مناظرات امام صادق(ع) با ابن ابی العوجاء، ابن مقفع، ابو شاکر دیصانی و طیب مصری نشان می دهد که آن حضرت چقدر در کاربرد دلایل عقلی، تبحر داشته است به حدی که طرف مجاب می شده و راهی برای جواب یا فرار نمی یافته است.

امام صادق(ع) اگر از علوم دیگر هم استفاده می کرد، استدلال عقلی را به آن ضمیمه می کرد، آنگاه نتیجه می گرفت. آن حضرت با استفاده از علوم تجربی و تشریح طبیعت به ضمیمه استدلال عقلی، وجود خداوند را اثبات و تبیین کرده است. مانند تشریح ساختمان هلیله، (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۵۵، ۳) تشریح ساختمان تخم مرغ (توحید، ۱۳۹۸، ق ۲۹۲)، تشریح جنین و طفل شیر خوار (مفضل، بی تا، ۴۸) و مانند این ها که آن حضرت با استفاده از این علم، برای دفاع از عقاید خود سود می جوید و بدین سان، مسائل علم کلام و براهین آن را فربه تر می کند. ۱ امام صادق(ع) در جواب ابو شاکر دیصانی که برایش ساختمان تخم مرغ را تشریح کرده بود، تصریح فرمود که محسوسات بدون عقل راه به جایی نمی برد (مفید، ۱۴۱۳، ج ۲، ۲۰۳).

با این مقدمه برخی از اصول اعتقادی را که امام صادق(ع) به توسعه یا تبیین آن پرداخته، بررسی می کنیم:

الف) توحید

در توحید، دو مسأله همواره فراروی اندیشمندان دینی قرار داشته است؛ یکی اثبات وجود خداوند و دیگری اثبات یگانگی آن. امام صادق(ع) با برهان فطرت و برهان علت و معلول، به اثبات خداوند می پردازد و با استفاده از برهان نظم، یگانگی آن را به اثبات می رساند. یک بار زندیقی که همراه هشام بن حکم خدمت امام صادق(ع) رسیده بود، پرسید: چه دلیلی

۱. رساله توحید مفضل، هر چند از طریق محمد بن سنان غالی روایت شده، اما بعضی از علما مانند سید بن طاووس آن را تأیید کرده اند و همچنین علامه طباطبایی فرموده است: "توحید مفضل مطابق است با مجموع اخبار مرویه از ائمه اهل البیت(ع) که با معارف کتاب الله العزیز مطابقت دارد و ادله ای که این خبر بر آن اشتمال دارد براهینی هستند تام و تمام و غباری از ایراد و اشکال بر چهره اش نمی نشیند" (محمد حسین حسینی طهرانی، امام شناسی، ج ۱۴، ص ۶۹) و خلاصه این که علامه انتساب این رساله را به امام صادق(ع) از طریق علو مضمون درست می داند. اما در مورد رساله اهلیله، ابتدا می فرماید: "خبر اهلیله محصل آن اثبات حجیت حکم عقل می باشد و عدم کفایت حس در احکام و اثبات وجود صانع از طریق سببیت، و اثبات وحدت صانع از طریق اتصال تدبیر و در این امور ابدا شک و تردیدی نیست" بعد می فرماید که چون این حدیث مشتمل بر یکسری تفصیلی است که هم با عقل سازگاری ندارد و هم با یافته های علمی در تضاد است، این ها ممکن است بخاطر دستبرد افراد در آن باشد و اختلاف نسخه ها خود دلیلی بر این دستبرد است

بر وجود خدا وجود دارد؟ حضرت در پاسخ، از برهان فلسفی استفاده کرده وجود مصنوع را دلیل وجود صانع بیان می کند (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ۸۱) اما در پاسخ یک مرد دیگر که از قیل و قال های متکلمان خسته و متحیر شده بوده، از برهان فطرت استفاده فرمود و استغاثه به خداوند را در هنگام شکسته شدن کشتی، دلیل وجود خداوند دانست (صدوق، ۱۴۰۳، ۵).

امام صادق (ع) در جواب زندیقی دیگر، برهان «لو کان فیهما آلهه الا الله لفسدنا» را به گونه عقلی تقریر می کند (صدوق، ۱۴۰۳، ۲۴۴). از نحوه استدلال امام (ع) دانسته می شود که نزد مردم آن زمان یا حد اقل آن زندیق، مسلم بوده که موجود ضعیف نمی تواند خدا باشد، برای همین، امام (ع) فرض آن را کنار می گذارد و آن زندیق هم اشکال نمی کند.

ب) صفات خداوند

در اثبات خداوند و وحدانیت خدای تعالی، همه مسلمانان با امام صادق (ع) همدل بودند، اما صفات خداوند مورد اختلاف امام صادق (ع) با غیر مسلمانان و هم با برخی از مسلمانان بود. مهم ترین چالش در این زمینه اعتقادی، جسم انگاری خداوند بود که مبتلابه بعضی از مسلمانان و هم غیر آنان بود.

امام صادق (ع) در جواب یک زندیق که از حضرت در مورد چیستی ذات باری تعالی سؤال می کند، جسم بودن و عوارض آن را از خداوند نفی می کند و ضمن شنوا و بینا دانستن خداوند تصریح می کند که خداوند این صفات را بدون عضو جسمی واجد است و صفات خدا عین ذات او است (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ۸۱). به همین دلیل است که حتی زمانی که معلومی نبود، خداوند عالم بود و حتی زمانی که مسموعی وجود نداشت، خداوند سمیع بود و حتی زمانی که مبصر (شیئی قابل رؤیت) وجود نداشت، خداوند بصیر بود. (صدوق، ۱۴۰۳، ۱۰۷).

امام صادق (ع) همانند اجداد خود، به نفی تجسیم از ذات حق تعالی تأکید می ورزید؛ چرا که به نظر آن حضرت، جسم بودن ملازم با محدودیت و متناهی بودن است و حد داشتن نقصان و زیاده را در پی دارد و این دو از نشانه های مخلوق است. (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ۱۰۶) از نظر آن حضرت، خداوند نه به زمان، نه به مکان، نه حرکت، نه سکون نه به کیف و هرگونه وصفی که از لوازم جسمیت است، توصیف نمی شود. (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ۱۸۴). نفی رؤیت خداوند (صفار، ۱۴۰۴، ۲۶۰) و تفسیر آیاتی که از آن ممکن است جسمیت استشمام شود بگونه ای که ساحت خداوند را از جسمیت منزّه می دارد، از اموری است که حضرت امام صادق (ع) به آن

بذل توجه نمود(کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ۱۴۳).

ج) اسلام و ایمان

در قرن دوم هجری، یکی از اختلافات عقیدتی که در جامعه اسلامی بروز کرد، فرق میان اسلام و ایمان بود. این اختلاف از پیامدهای ظهور خوارج بود. آن‌ها مرتکب کبائر را کافر می‌دانستند، در برابر این تفکر فکر مرجئی ظهور کرد که پیروان آن عقیده داشتند؛ معصیت به ایمان ضرر نمی‌زند همچنان که با کفر طاعت سودی ندارد(اسفراینی، بی‌تا، ۸۲). در این عقیده، بین اسلام و ایمان فرقی گذاشته نشده است؛ اما امام صادق(ع) میان اسلام و ایمان تفاوت قائل شد و فرمود که با معصیت پروردگار، شخص از اسلام خارج نمی‌شود؛ اما از ایمان خارج می‌شود و اگر توبه کند، به ایمان باز می‌گردد(کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ۲۷). امام باقر(ع) نیز میان اسلام و ایمان تفاوت قائل می‌شد. آن حضرت ایمان را یک امر قلبی دانست که عمل صالح و اطاعت از خدای سبحان، آن را تأیید می‌کند، اما اسلام را امر ظاهری دانست که با گفتن و انجام بعضی اعمال اثبات می‌شود و حفظ دما و فروج، نکاح و میراث بر اساس آن انجام می‌شود(کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ۲۵).

امام صادق(ع) مرتکب کبیره را نه‌انگونه که مرجئی‌ها قائل بودند، مؤمن می‌دانست(کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ۴۰) و نه آن‌گونه که خوارج عقیده داشتند، کافر؛ بلکه آن را فاسق دانسته است(حرانی، بی‌تا، ۳۳۱). محمد ابو زهره که ظاهراً سخنان امام صادق(ع) را در این زمینه نیافته با استفاده از سخنان شیخ مفید در اوائل المقالات(مفید، ۱۴۱۳، ۴۶)، آن شخص را فاسق دانسته و آنگاه گفته به نظر می‌رسد این اندیشه از امام صادق(ع) اقتباس شده باشد و ما در نسبت آن به امام صادق(ع) شک نداریم. یکی از محققان گفته مرتکب کبیره نزد شیعه و اشاعره، مؤمن فاسق است(سبحانی، بی‌تا، ج ۳، ۲۷۵).

د) عصمت انبیا و ائمه(ع)

عصمت انبیا و ائمه(ع)، از اعتقادات ویژه شیعه است. این عقیده در قرن دوم و سوم، محل بحث و گفتگو قرار گرفت. هشام بن حکم این عقیده را در مناظرات خود با مخالفان مطرح و از آن دفاع کرد. مردی بنام حسین اشقر، از هشام از معنای عصمت که وی مطرح کرده پرسید، هشام پاسخ داد: من از امام صادق(ع) در این باره پرسیدم، آن حضرت در پاسخ فرمود: «معصوم کسی است که خداوند او را از همه محرمات مصون کرده و انجام این کارها از جانب او ممتنع

است. «(صدوق، ۱۴۰۳، ۱۳۲) ابن ابی عمیر هم مانند همین سؤال را از هشام داشت (صدوق، ۱۴۰۳، ۱۳۲) مردی بنام سدیر به امام صادق (ع) خیر داد که یک عده شما را خدا می داند و عده ای دیگر پیامبر، امام (ع) از آن ها اظهار بیزاری کرد. سدیر پرسید: پس شما چیستید؟ حضرت پاسخ داد: «نَحْنُ خُرَّانٌ عَلِمَ اللَّهُ نَحْنُ تَرَا جَمَهُ أَمْرَ اللَّهِ نَحْنُ قَوْمٌ مَعْصُومُونَ.» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ۲۶۹).

آنگونه که از روایات بر می آید حتی امام صادق (ع) نیز برای نخستین بار مسأله عصمت را مطرح نکرده است. یک حدیث از امام علی (ع) تصریح دارد که اطاعت از اولی الامر تنها به این جهت بر مردم فرض شده که آنان معصوم اند. (صدوق، ۱۳۸۵، ۱۲۳) این حدیث را شیخ صدوق در علل الشرایع آورده اما در سلسله سند آن سلیم بن قیس است که در وجود چنین شخصی و صحت کتابش گفتگو است. اما مضمون روایت با روایتی از امام باقر (ع) تأیید شده است. امام باقر (ع) نیز با اولی الامر دانستن اهل بیت پیامبر (ص)، آنان را معصومانی می شمارد که از هرگونه گناه و عصیان پاک و مطهرند (صدوق، ۱۳۸۵، ۱۲۳)

از امام سجاد (ع) نیز نقل شده است که فرمود: «الْإِمَامُ مَنْ لَا يَكُونُ إِلَّا مَعْصُومًا.» (صدوق، ۱۴۰۳، ق ۱۳۲) اما تعریفی که امام سجاد (ع) ارائه می کند، با تعریفی که هشام از امام صادق (ع) نقل کرده، متفاوت است. امام سجاد (ع) عصمت را از ماده اعتصام فرض کرده و معصوم را کسی می داند که به کتاب خدا چنگ زده که ریسمان الهی است. تعریفی که امروز در میان جامعه شیعه از عصمت، پذیرفته است، همان تعریف امام صادق (ع) است که شخص معصوم چه پیامبر یا امام، از گناه و خطا مصون و محفوظ است.

بنا بر این اگر روایت سلیم بن قیس از امام علی (ع) صادر شده باشد، نخستین بار امام علی (ع) بوده که عصمت پیامبر (ص) و ائمه (ع) را مطرح کرده و گر نه می توان گفت پیش از امام صادق (ع)، پدر بزرگوارش امام باقر (ع) آن را مطرح ساخته است؛ اما امام صادق (ع) و شاگردش هشام بن حکم آن را مستدل و "تئوریزه" کرده اند.

ه) تقیه

یکی از اعتقادات ویژه شیعه که در حفظ و بقای مذهب تشیع، نقش به سزایی داشته، تقیه است. روایات تقیه نیز، اکثرا به امام صادق (ع) منتهی می شود. آن حضرت که جامعه شیعه را از سوی حاکمان و مخالفان تکفیری و متعصب، در معرض خطر می دید، برای حفظ و نگهداری

جامعه شیعه، بر این اصل، تأکید فراوان ورزید. چنان که یکی از خاورشناسان در این زمینه می گوید: «امام جعفر(ع) تقیه را به گونه وظیفه اساسی دینی، در اوضاع و احوال موجود بر پیروان خود تکلیف کرد. وجود این عنصر ها، در آموزش های او تا اندازه ای قاطعیت این آموزش ها را در نادرست شمردن خلافت موجود، خنثی ساخت و بدینسان امکانات بقا را در شرایط خصمانه جامعه ظاهری مسلمان که رفتارش را سخت مورد انتقاد قرار داده بود، بهبود می بخشید.» (مادلونگ، ۱۳۷۷، ۱۲۹)

حقیقت آن است که تقیه قبلا از سوی امامان پیشین، به صراحت یا به کنایت، سفارش و مورد عمل قرار می گرفت؛ اما امام صادق(ع) که خوف از بین رفتن جامعه نوپای شیعه را داشت، بر روی این اصل تأکید بیشتر نمود به حدی که آن را دین خود و دین پدرانیش دانست. امام(ع) با این تأکید ها توانست تقیه را در جامعه شیعه نهادینه کند. از باب مثال، امام باقر(ع) در مورد کاربرد تقیه می فرماید: «التَّقِيَةُ فِي كُلِّ شَيْءٍ وَ كُلُّ شَيْءٍ اضْطَرَّ إِلَيْهِ ابْنُ آدَمَ فَقَدْ أَحَلَّهُ اللَّهُ لَهُ» (برقی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۲۵۵). در حدیث دیگر، آن حضرت حد تقیه را ریختن خون انسان ها بیان می کند که وقتی به این مرحله رسید، تقیه جایز نخواهد بود. (برقی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۲۵۵). سیاست انجام تقیه، برای حفظ جان شیعیان از جانب امام سجاده(ع) هم دنبال می شد. آن حضرت شیعیان را از مخالفت با احکام حکام جور پرهیز می داد؛ چرا که موجبات قتل ایشان را فراهم می آورد (صدوق، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۳). تقیه از آن جهت که یک رفتار و عمل است، مسأله ای فقهی است؛ اما از آن جهت که این مسأله بین شیعه و سنی مورد مناقشه قرار گرفته است، یک مسأله کلامی شده است. به همین جهت است که هم فقها از آن بحث می کنند و هم متکلمان به عنوان یک مسأله کلامی به دفاع از جواز و مشروعیت آن بر می خیزند.

و) خلق قرآن

از مباحث مطرح در زمان امام صادق(ع) مخلوق بودن یا قدیم بودن قرآن بود. جهم بن صفوان نخستین کسی بود که بحث مخلوق بودن قرآن را مطرح کرد. بعضی گفته اند که جهم بن صفوان این عقیده را از جعد بن درهم معلم مروان حمار اخذ کرده بود. (ذهبی، ۱۹۹۳، ج ۷، ص ۳۳۷) این عقیده در میان مسلمانان سر و صدای زیادی به پا کرد و بعد ها فتنه بزرگی در میان مسلمانان پدید آورد و باعث ریختن خون ها در میان مسلمانان و وسیله ای شد که بعضی از مسلمانان بعضی دیگر را تکفیر کنند. در تاریخ این مسأله با عنوان محنت خلق قرآن معروف

است (ابن قتیبه، ۱۹۹۲، ۸۱) و معتزله از این رأی جانب داری می کردند. (ذهبی، ۱۹۹۳، ج ۱۸، ۱۹۶). حضرت امام صادق (ع) در جواب نامه عبد الرحیم قصیر، قرآن را غیر مخلوق و در عین حال «محدث» اعلام می کند (صدوق، ۱۴۰۳، ۲۲۶) اینکه در این روایت، امام (ع) قرآن را غیر مخلوق دانسته است دو احتمال در آن وجود دارد؛ یا تصحیف در روایت صورت گرفته و امام (ع) مخلوق گفته و راوی «غیر» را بر آن افزوده است یا اینکه مراد امام از مخلوق در اینجا همانطور که شیخ صدوق گفته معنای «مکذوب» یا اختلاق و ساختگی بودن است. (صدوق، ۱۴۰۳، ۲۲۵) امام صادق (ع) در جواب شخصی بنام سالم به این مقدار که قرآن کلام خدا و وحی و تنزیل خداوند است، اکتفا می کند و از تعبیر مخلوق و غیر مخلوق اجتناب می کند. (صدوق، ۱۴۰۳، ۲۲۵)

ز) امامت

امامت، پر سابقه ترین و پر دامنه ترین مسأله اختلافی میان شیعه و مخالفان است. در حالی که اهل سنت معتقدند خلافت و امامت انتخابی است و امام و خلیفه از سوی گروهی از خود مردم که اهل حل و عقد اند یا از سوی خلیفه پیشین تعیین می شود، شیعه عقیده دارند که امامت ادامه رسالت است و همچون نبی، انتخابش تنها از سوی ذات احدیت صورت می گیرد. این مسأله را با این که ائمه پیشین هم به کرات، مورد تأکید قرار داده اند؛ اما نخستین بار حضرت امام صادق (ع) بصورت واضح و روشن مطرح کرده است. آن حضرت در این باره فرمود: «آیا شما می پندارید که این کار بدست ما است که هر جا خواستیم قرار دهیم؟ نه بخدا، هرگز، این عهدی است از جانب رسول خدا (ص) به امام علی بن ابی طالب که ائمه (ع) یکی بعد از دیگری امامت کنند تا اینکه به صاحب الامر منتهی شود»، (صفار، ۱۴۰۴، ج ۱، ۴۷۱) آن حضرت پایه گذار این عقیده شیعه بود که «هیچگاه زمین از حجت خدا خالی نیست» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ۱۷۸)

مادلونگ در مورد نظر امام صادق (ع) در باره امامت می نویسد:

«جعفر صادق (ع) فتوهای پدرش در فقه را به نظام شرعی جامعی تبدیل کرد اما تشکیل دهنده بنیادی جامعه امامی، نظریه خودش در باره امامت بود. این عقیده بر این پایه استوار بود که آدمیزاد در همه کارهای مذهبی خود همواره به رهبر و معلمی نیاز دارد که از سوی خدا برگماشته و هدایت شده باشد. امام جعفر (ع) تأکید کرد که جهان هرگز یک دم هم بی وجود چنان رهبری نمی تواند برسرپا بماند. از برای اینکه چنین رهبری بتواند رسالت الهی خود را انجام دهد باید از

عصمت یا پاکدامنی کامل از خطا و گناه برخوردار باشد. پس از آن که عصر پیامبران با حضرت محمد به پایان رسید امامان به گونه وارثان پیامبر رسالت پیامبرانه را در همه زمینه ها جز در آوردن کتابی نو، ادامه می دهند. بدینسان امامت به پایگاه پیامبری ترفیع داده شد. (مادلونگ ۱۳۷۷، ۱۲۸)

امام صادق(ع) ائمه(ع) را به منزله رسول الله(ص) می دانست و تنها اموری که اختصاص به رسول الله(ص) داشت را از ائمه(ع) نفی می کرد(مادلونگ ۱۳۷۷، ۱۲۸)

نقش تعلیمی امام صادق(ع)

امام صادق(ع) علاوه بر آن که خود با دفاع از اعتقادات اصیل اسلام و تبلیغ آموزه های اعتقادی، در گسترش علم کلام نقش داشت، شاگردان میرز و متبحری هم در کلام تربیت کرد که اندیشه های اسلام و تشیع را ترویج می کردند و در برابر تهاجم دشمنان دین و منحرفان می ایستادند.

یونس بن یعقوب گفته: «روزی یک شامی بر امام صادق(ع) داخل شد و گفت: من در کلام و فقه و فرائض تخصص دارم، آمده ام که با یارانانت مناظره کنم. امام(ع) به من فرمود: برو کسی را که در کلام تخصص دارد، پیدا کن و بیار. من رفتم حمران بن اعین را که در کلام تخصص داشت و همچنین مؤمن طاق و هشام بن سالم و قیس بن ماصر را که کلام را به خوبی می دانستند و قیس به نظر من از همه ماهر تر بود، فرا خواندم؛ چون جلسه برقرار شد، هشام بن حکم هم وارد شد، آنگاه هریک از آن ها به نوبت با شامی مناظره کردند.» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ۱۷۲) احمد صبحی در این زمینه گفته است: «زمان امام صادق(ع) مشحون از متکلمان شیعی اثنی عشری بود که نه تنها عقاید شیعی را رنگ و لعاب کلامی بخشیدند بلکه در ارایه نظریات و دیدگاه های سیاسی نیز پیشگام بودند چون آن ها نخستین کسانی بودند که در باره امامت به نظریه پردازی پرداختند و آنگاه علمای شیعی دیگر در طول تاریخ از ایشان پیروی کردند که برجسته ترین آن ها آل نوبخت، طوسی، حلی، قمی و شیخ مفید بودند.» (صبحی، بی تا، ۵۱) دکتر صبحی بعد از آن که تاریخ فکری شیعه را تا عصر امام صادق(ع) به چهار دوره تقسیم می کند، دوره اخیر را اینگونه بیان می کند: «آنگاه تشیع به دوره نهایی خود رسید؛ دوره ای که نشانه ها و اصول مذهب بدست امام صادق(ع) یا شاگردان متکلمش، آشکار و نظریات کلامی آن روشن گردید.» (صبحی، بی تا، ۵۱).

شاگردان امام صادق(ع) اصل دیدگاه خود را از امام صادق(ع) می‌گرفتند و آن را طبق ذوق یا دانش و تبحر خود بال و پر می‌دادند. هشام بن حکم که برجسته‌ترین و ماهرترین یاران متکلم امام صادق(ع) بود، به این امر اعتراف کرد. روزی امام صادق(ع) از ماجرای که بین او و عمرو بن عبید معتزلی گذشته بود، پرسید. هشام توضیح داد که چگونه با سؤالات بظاهر عامیانه، عمرو بن عبید را شکست داده است. امام صادق(ع) که از مهارت او در بحث، بسیار خشنود بود، از هشام پرسید: «آن را از چه کسی آموختی؟ هشام پاسخ داد: این چیزی است که از شما آموخته بودم و خودم آن را به این نحو چیدم.» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ۱۷۰) امام(ع) از کسانی که در مناظرات سخنان آن حضرت را به کار نمی‌بستند و از پیش خود بحث می‌کردند، ناخشنود بود. یونس بن یعقوب زمانی که از جانب امام(ع) مأمور می‌شود، متکلمان را برای بحث با شامی حاضر کند، به امام(ع) عرض می‌کند: «جانم فدایت، من از شما شنیدم که فرمودید: وای بر متکلمان که می‌گویند این قابل پذیرش است و آن قابل پذیرش نیست، این صحیح است و آن ناصحیح، این معقول است آن نا معقول است، حضرت فرمود: این را من به آنانی گفتم که سخن مرا کنار نهاده و آنچه خود می‌خواهند، بر زبان می‌آورند.» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ۱۷۰).

حضرت امام صادق(ع) راه و رسم مناظره را نیز به شاگردانش می‌آموخت و نقطه ضعف‌ها و نقطه قوت‌های هریک از آن‌ها را بازگو می‌کرد. در پایان همان مناظره‌ای که شاگردان حضرت با مرد شامی داشت، حضرت نکاتی را به هریک از یارانش بازگو نمود. آن حضرت به حمران بن اعین فرمود: تو از روایت به خوبی و در محل آن استفاده می‌کنی، به هشام بن سالم فرمود که تو می‌خواستی به خبر و روایت استناد کنی، اما آن را به خوبی نمی‌شناختی، به مؤمن الطاق فرمود که تو باطل را با باطل جواب می‌دهی؛ اما منطبق تو بگونه‌ای است که باطل طرف را کاملاً آشکار می‌کند، به قیس ماصر فرمود: تو حق و باطل را مخلوط می‌کنی، حق حتی اگر اندک باشد، بهتر از باطل بسیار است. (مفید، ۱۴۱۳، ۱۹۹)

امام صادق(ع) متکلمانی را تربیت کرد که میرزترین این افراد عبارت بودند از: هشام بن حکم، هشام بن سالم، مؤمن الطاق، حمران بن اعین، زراره و مفضل بن عمر. این افراد به کلام با قرائت شیعی تسلط یافته بودند و از اسلام و مکتب تشیع با زبان و قلم دفاع می‌کردند. آن‌ها با فرقه‌ها و ادیان مختلف مانند صابئان، دهری‌ها، مسیحیان، مرجئه، عامه، خوارج، معتزله، زیدیه و دیگر گروه‌های فکری و اعتقادی بحث و مناظره داشتند و بیش از سی عنوان کتاب در زمینه‌های کلامی چون توحید، امامت، رد آرای کلامی فرق و ادیان نوشتند (احسانی، ۱۳۹۱، ۲۵۸).

یکی از شاگردان امام صادق(ع) عیسی بن روضه بود که از آن حضرت روایت هم نقل کرده است. (نجاشی، ۱۴۰۷، ۱۹۵) بقول ابن ندیم وی نخستین کسی بوده که در علم کلام کتاب نگاشته است. «وی کتابی در امامت نوشت و او همان کسی است که باب این علم را گشود و از آن پرده برداشت». (صدر، ۱۹۹۱، ۳۵۰) نجاشی در مورد وی می‌گوید: «عیسی بن روضه متکلم زبردستی بود و کلام را نیکو وارد بود. او کتابی در امامت نوشته بود. (نجاشی، ۱۴۰۷، ۱۹۵)

نتیجه گیری

امام صادق(ع) گسترش دهنده تعالیم و آموزه های جدش رسول خدا(ص) و امامان ماقبل خود بود و در بیشتر موارد، سخنان، افکار و اندیشه آن بزرگواران را بازتاب می‌داد؛ اما به فراخور شرایط و زمان، اصول و قواعدی هم تأسیس می‌کرد و سخن ناگفته ای که در متن و بطن کلام خدا و سنت پیامبر(ص) ریشه داشت، بر زبان می‌آورد یا در برابر افکار نوپدید در عصر خود موضع می‌گرفت و از اعتقادات صحیح اسلام دفاع می‌کرد؛ در همین راستا امام صادق(ع) صفات خداوند را عین ذات دانسته، جسمیت و لوازم آن چونان رؤیت، مکان داشتن و غیره را از ذات باری نفی می‌کرد. خداوند متعال را در قالب بدهاء «فعال مایشاء» دانسته و ذات پروردگارش را بری از هرگونه ظلم بر بندگان معرفی کرد و بدین سان «عدل» که از اصول شیعه است، پایه گذاری شد؛ با اصل لا جبر و لا تفویض، همچنان که جبر را رد کرد، تفویض را نیز مردود شناخت. پیامبران و امامان را معصوم دانست و قرآن را کلام الهی و «محدث» معرفی کرد. میان اسلام و ایمان تفاوت قائل شد و تقیه را برای صیانت از مکتب تشیع ضروری و جزء دین معرفی و اعلام کرد: «زمین هرگز از وجود یک حجت خالی نخواهد ماند و از غلو را بجهت تنزل دادن جایگاه خداوند، خطر بزرگ به حساب آورد.»

در نتیجه حضرت امام صادق(ع) مفاهیمی همچون بدهاء و «أمر بین الأمرین» را وارد کلام اسلامی کرد و بسیاری از اعتقادات اسلامی همچون توحید، صفات ربوبی، اسلام و ایمان را بر اساس بینش شیعه تبیین نموده با تئوریزه کردن و مستدل ساختن اعتقادات شیعی همچون امامت، عصمت انبیاء(ع) و ائمه(ع)، تقیه و خلق قرآن، مرز اعتقادات شیعی را با اعتقادات فرق دیگر روشن نمود. علاوه بر آن، امام صادق(ع) با تربیت متکلمان برجسته که از عقاید اسلامی دفاع می‌کردند، به گسترش و پویایی علم کلام کمک شایانی کرد.

فهرست منابع

- قرآن کریم.
- ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین، عوالی اللئالی العزیزیه فی الاحادیث الدینیہ، تصحیح: مجتبی عراقی، قم، دار سید الشهداء للنشر، ۱۴۰۵ق.
- ابن اثیر، عز الدین ابو الحسن علی بن ابی الکریم، الكامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر - دار بیروت، ۱۳۸۵ هـ.ق/ ۱۹۶۵ م.
- ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول عن آل الرسول (ص)، تحقیق و تصحیح علی اکبر غفاری، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ هـ.ق/ ۱۳۶۳ ش.
- ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، قم، نشر علامه، ۱۳۷۹ هـ.ق.
- ابن قتیبه دینوری، ابو محمد عبد الله بن مسلم، المعارف، تحقیق ثروت عکاشه، قاهره، الهیئة المصریة العامه للكتاب، ۱۹۹۲ م، دوم.
- ابو زهره، محمد، الامام الصادق حیاته و عصره و آرائه و فقهه، قاهره، دار الفكر العربی، بی تا.
- احسانی، سید محمد، وضعیت شیعیان عراق در عصر صادقین علیهما السلام، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی، ۱۳۹۱ ش.
- اسفرائینی، ابو المظفر، التبصیر فی الدین، تعلیق محمد زاهد کوثری، قاهره، المكتبه الازهریه للتراث، بی تا.
- امین سید محسن، اعیان الشیعه، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۰۶ هـ.ق/ ۱۹۸۶ م.
- امینی، محمد امین، الامام جعفر الصادق (ع) رمز الحضاره الاسلامیه، قم، ناشر مؤلف، ۱۴۲۳ هـ.ق.
- بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، تحقیق و تصحیح مؤسسه بعثت، قم، مؤسسه بعثت، ۱۳۷۴ ش.
- برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، تحقیق جلال الدین محدث، قم، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ هـ.ق، دوم.
- بغدادی، عبد القاهر، کتاب اصول الدین، بیروت، دار الفكر، ۱۴۱۷ هـ.ق/ ۱۹۹۷ م.
- بغدادی، عبد القاهر، الفرق بین الفرق، بیروت، دار الجیل - دار الآفاق، ۱۴۰۸ هـ.ق.
- حلبی، علی اصغر، تاریخ علم کلام در ایران و جهان اسلام، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۶ هـ.ش.

۲۱ بررسی نقش امام صادق(ع) در تأسیس و توسعه علم کلام

حلی، حسن بن سلیمان، مختصر البصائر، تحقیق و تصحیح: مشتاق مظفر، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۲۱ ه.ق.

خزاز رازی، علی بن محمد، کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، تحقیق عبد اللطیف حسینی کوهکمری، قم، نشر بیدار، ۱۴۰۱ ه.ق.

ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، تاریخ الاسلام، تحقیق عمر عبد السلام تدمری، بیروت، دار الكتاب العربی، ۱۴۱۳ ه.ق/۱۹۹۳ م، دوم.

سیحانی، جعفر، بحوث فی الملل و النحل، قم، مؤسسه النشر الاسلامی - مؤسسه الامام الصادق(ع)، بی تا.

سیحانی، جعفر، الاضواء علی عقائد الشیعه الامامیه، قم، مؤسسه امام صادق(ع)، بی تا.
شلبی نعمانی، تاریخ علم کلام، ترجمه سید محمد تقی فخر گیلانی، تهران، نشر اساطیر، ۱۳۸۶ ه.ش.

شهرستانی، محمد بن عبد الکریم، الملل و النحل، قم، نشر الشریف رضی، ۱۳۶۴ ه.ش، سوم.
صدر، سید حسن، تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام، بیروت، مؤسسه النعمان، ۱۴۱۱ ه.ق/۱۹۹۱ م.
صدوق، علی بن بابویه قمی، التوحید، تحقیق: هاشم حسینی، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۹۸ ق.

صدوق، علی بن بابویه قمی، علل الشرایع، قم، کتابفروشی داوری، ۱۳۸۵ ش/۱۹۶۶ م.
صدوق، علی بن بابویه قمی، معانی الاخبار، تصحیح علی اکبر غفاری، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، ۱۴۰۳ ه.ق.

صدوق، علی بن بابویه قمی، من لا یحضره الفقیه، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ ه.ق، دوم.

صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، تصحیح، محسن بن عباسعلی کوچه باغی، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴، دوم.

طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج علی اهل اللجاج، تحقق محمد باقر خراسان، مشهد، نشر مرتضی، ۱۴۰۳ ه.ق.

طوسی، محمد بن حسن، اختیار معرفه الرجال، تحقیق و تصحیح: مهدی رجائی، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۳۶۳ ه.ش.

عادل خیر الدین، العالم الفکری لامام جعفر الصادق، بیروت، دار و مکتبه الهلال، ۱۹۹۳ م.
علیدوست خراسانی، نور الله، پرتوی از زندگانی امام صادق(ع)، تهران، دانشگاه امام صادق،

۱۳۹۱ ه.ش.

عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، تحقیق و تصحیح: محمد هاشم رسولی محلاتی، تهران، المطبعة العلمية، ۱۳۸۰ ه.ق.

قزوینی، علاء الدین سید امیر محمد، الشیعه الامامیه و نشأه العلوم الاسلامی، قاهره، دار النهضه العربیه، ۱۹۸۶ م.

قزوینی، محمد کاظم، موسوعه الامام الصادق (ع)، قم، ناشر ابناء المؤلف، ۱۴۲۰ ه.ق.
قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، تصحیح طیب موسوی جزائری، قم، دار الکتب، ۱۴۰۴ ق، سوم.

کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تصحیح و تحقیق علی اکبر غفاری و آخوندی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ ه.ق.، چهارم.

گروهی از نویسندگان، مبانی و روش اندیشه علمی امام صادق (ع)، به اهتمام احمد پاکتچی، تهران، دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۹۱ ش.

مادلونگ، ویلفرد، فرقه های اسلامی، ترجمه: ابوالقاسم سری، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۷ ه.ش.

مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، تحقیق و تصحیح جمعی از محققان، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ه.ق، دوم.

مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۴ ه.ق.، دوم.
محمود صبحی، احمد، نظریه امامه لدى الشیعه الاثنی عشریه، مصر، دار المعارف، بی تا.
محرمی، غلامحسین، نقش امامان شیعه در شکل گیری و توسعه تمدن اسلامی، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی، ۱۳۹۰ ه.ش.

مفضل بن عمر، توحید المفضل، تحقیق کاظم مظفر، قم، انتشارات داوری، بی تا، سوم.
مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الارشاد الی حجج الله علی العباد، تصحیح مؤسسه آل البیت، قم، کنگره جهانی شیخ مفید، ۱۴۱۳ ه.ق.

مفید، محمد بن محمد بن نعمان، اوائل المقالات، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ه.ق.

نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۷ ه.ق.